

بهبود سیاست خارجی یا توزیع سکه طلا؟

کدام مهمتر است؟



منصور بیطرف

روزنامه‌نگار و تحلیلگر اقتصادی

گرین اسپن را بدون شک همه رئیس‌ان کل بانک‌های مرکزی می‌شناسند؛ مردی که به مرد بحران‌ها مشهور شده بود. او تنها رئیس فدرال رزروی است که حدود ۲۰ سال بر این نهاد مهم آمریکا و جهان ریاست کرد و همه رئیس‌ان جمهور آمریکا اعم از جمهوری خواهان و دموکرات‌ها نه‌تنها از او راضی بودند بلکه دست او را برای اداره اقتصاد آمریکا باز گذاشته بودند زیرا به تصمیم‌های او مطمئن شده بودند. اما همین آقای گرین اسپن در همان اوان ریاست خود تصمیمی گرفت که اقتصاد آمریکا را با بحران مواجه کرد و همان تصمیم، تصمیم اول و آخرش بود و دیگر تا آخر دوره او تکرار نشد. ماجرا چه بود؟

ماجرا از این قرار بود که حدود دو ماه پس از آنکه گرین اسپن به ریاست‌فدرال‌رزرو توسط رونالد ریگان منصوب شد، نشست کمیته بازار آزاد فدرال‌رزرو با توجه به داده‌های خوب اقتصادی کشور، نرخ بهره را از ۵/۵٪ به ۶ درصد می‌رساند. این افزایش که در جهت تقویت دلار آمریکا صورت گرفته بود، بدون در نظر گرفتن دیگر فاکتورهای اقتصادی کشور مثل بدهی دولت آمریکا و تراز تجاری و نیز شرایط اقتصادی کشورهای دیگر بود و همین امر سبب شد که در ۱۹ اکتبر سال ۱۹۸۷، «دوشنبه سیاه» شکل بگیرد که خسارت آن بر اقتصاد آمریکا و جهان بالغ بر یک‌هزار و ۷۰۰ میلیارد دلار بود.

گرین اسپن در کتاب خاطرات خود به نام «عصر پرآشوب» این تصمیم را از بدترین تصمیم‌های خود در دوران ریاست فدرال‌رزرو می‌داند و پس از آن تصمیم می‌گیرد که دیگر از این نوع تصمیم‌ها نگردد. لاقول بیه خودش اجازه دو بار فکر کردن را بدهد. بر همین اساس در زمان حمله ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ که اقتصاد آمریکا به

مرحله سکنه رسیده بود، کنگره آمریکا یک هفته بعد از این اتفاق از کارشناسان اقتصادی و از جمله لری لیندسی، مشاور اقتصادی کاخ سفید برای رفع این بحران دعوت می‌کند. در این جلسه لیندسی پیشنهاد بسته کمکی ۱۰۰ میلیارد دلاری را می‌دهد، وقتی کنگره از گرین اسپن نظر می‌خواهد، او توصیه می‌کند یک مدتی صبر کنیم، بعد تصمیم بگیریم. کنگره موافقت می‌کند؛ در همین‌مدت‌صبر، بابرنامه‌هایی که فدرال‌رزرو می‌یزد اقتصاد آمریکا جان دوباره می‌گیرد و دیگر نیاز به بسته کمکی ۱۰۰ میلیارد دلاری نبود. گرین اسپن دراین باره با اشاره به همان بحران دوشنبه سیاه ۱۹۸۷ می‌نویسد که او یاد گرفته بود به جای آنکه خودش را در نقش رهبر ببیند بهتر است برنامه‌ها را به‌نحو‌احسن به اجرا دربیآورد.

با این مقدمه طولانی برویم سر برنامه توزیع سکه طلا که قرار است بانک مرکزی برای کاهش قیمت سکه و طلا به اجرا درآورد. واقعیت این است که هم خود کارشناسان بانک مرکزی می‌دانند و هم کارشناسان اقتصادی و هم مردم که این سیاست‌ها نزدیک به ۴۰ سال است در ایران اجرا می‌شود و همچنان در بر همان پاشنه می‌چرخد. یعنی یک مدت کوتاهی قیمت سسکه و طلا کاهش می‌یابد وپس از آن دوباره افزایش خود را طی می‌کند. زیرا این سیاست از ریشه حل نمی‌شود، بلکه در ظاهر به حل آن ماجرا می‌پردازند. متأسفانه در این مدت ۴۰ ساله در اکثر دوران رئیس‌ان کل بانک مرکزی ایران، سیاست توزیع سکه برای کاهش قیمت به اجرا درآمده است اما آنچه که از دست رفت، طلاهای بانک مرکزی بود. در این مدت یک رئیس کل مانند گرین اسپن نداشتیم تا از تصمیم غلط گذشته خود و اسلاف خود عبرت بگیرد و برنامه جایگزین بهتری را به اجرا دربیآورد. آقای فرزین خودش می‌داند که ماجرای افزایش قیمت سکه و طلا نه در عرضه کم طلا و سکه بلکه در کاهش قدرت خرید مردم نهفته است. این کاهش قدرت خرید با افزایش قیمت دلار شدت می‌گیرد و علی‌القاعده سمت تقاضای طلا و ارز و سکه را قدرت می‌بخشد. باید فکری به حال این ماجرا کرد. باید برنامه‌ای را اجرا کرد که ارزش پول ملی افزایش یابد. حال این برنامه می‌خواهد بهبود سیاست خارجی باشد یا افزایش توان اقتصادی کشور. آقای فرزین بهتر است به این سوال پاسخ دهد که کدام بخش در این معادله برای بهبود افزایش ارزش پول ملی مهمتر است؟ بهبود سیاست خارجی یا توزیع سکه طلا؟

گفتار سیاستمدار

در دیدار هیئت اجرایی خانه کارگر

روحانی: شرکت نکردن در انتخابات مشکلی را حل نمی‌کند

موجود معترض هستند، بیان کرد: «اگر در مجلس شورای اسلامی ۳۰ یا ۴۰ نماینده داشته باشیم که بتوانند حرف مردم را بزنند بهتر از این است که کسی نداشته باشیم. در خبرگان اگر ۱۰ نفر داشته باشیم که حرف مردم را بزنند بهتر از این است که هیچ کسی نداشته باشیم. گر چه عملکرد مجلس خبرگان برای مردم چندان ملموس نیست چون جلساتش غیرعلنی و اسنادش محرمانه است و سخنرانی‌ها و مطالب و کمیسیون‌های آن محرمانه است. درحالی‌که اگر نظام انتخاباتی وجود دارد تا مردم به یک ندر رأی دهند، باید به نحوی آگاه شوند که آن نهاد چه کار می‌کند و امکان نقد و ارزیابی عملکرد نمایندگانی که رأی آوردند، وجود داشته باشد.»

روحانی دو مشکل اساسی بعد از انقلاب را جنگ تحمیلی و پرونده هسته‌ای دانست و گفت: «مردم در ۸۱ سال جنگ تحمیلی با سختی زندگی کردند و هنوز هم بعد از ۴۳ سال از آغاز جنگ، ما با آثار آن مواجه هستیم. مسئله هسته‌ای هم از سال ۸۱ در صحنه سیاسی شروع و در سال ۸۲ در شورای حکام آژانس مطرح شد. در سال ۸۲ نظر‌مقام معظم رهبری و رئیس جمهور این بود که بنده مسئول پرونده هسته‌ای شوم. دلایل این بود که در سال ۸۲ تا مرز ارسال پرونده ایران به شورای امنیت و جنگ پیش رفتیم. آژانس در بازرسی‌های اولیه آلودگی‌های سطح غیرمجاز از غنی‌سازی هسته‌ای پیدا کرد که منشأ آن ساترفیوژهای آلوده کارکرده و خریداری‌شده از دلالان بود.»

روحانی افزود: «حدود ۲۱ سال است که گرفتار مسئله هسته‌ای هستیم. البته در موضوع برجام زحمت‌فراوانی کشیده شد تا تحریم‌های هسته‌ای برداشته شد اما بعد از دو سال دیوانه‌ای مانند ترامپ در آمریکا آمد و با تحریک اسرائیل و عربستان از برجام خارج شد و اگر ما هم متقابلاً از برجام خارج می‌شدیم، همان روز تمام قطعنامه‌های شورای امنیت برمی‌گشت. من بار آن را شخصاً بر دوش گرفتم و به جای اینکه بگویم از برجام خارج می‌شویم، چند هفته مهلت دادیم و نگذاشتیم قطعنامه‌های شورای امنیت برگرود. همین برجام نیمه‌جان دو کار مهم انجام داد، در سال ۲۰۲۰ تحریم تسلیحاتی و امسال تحریم موشکی را برداشت.» رئیس‌جمهور ایران در دولت‌های یازدهم و دوازدهم در این دیدار گفت: «خانه کارگر در سال‌های اول انقلاب، با شهید بهشتی در ارتباط بود که بهترین مدیر توانمند و قوی ما بود. بزرگانی بودند که آن‌ها را از دست دادیم و متأسفانه نتوانستیم افرادی را پرورش دهیم که جایگزین آن‌ها شوند. کسی نتوانست جایگزین آقای بهشتی، مطهری و هاشمی شود. این یکی از نقص‌هایی است که داریم.»

روحانی با ابراز تأسف از گفته‌های اعضای خانه کارگر درباره عدم صدور مجوز راهپیمایی به آن‌ها اظهار داشت: «مجوز راهپیمایی در قانون برای این است که وزارت کشور اجازه دو راهپیمایی در یک زمان و یک مکان ندهد و درباره شعارها و پلاکاردهای آن نظر بدهد و امنیت راهپیمایان را تضمین کند اما راهپیمایی حق طبیعی گروه‌ها و مردم است. محروم کردن جامعه از حق سخن گفتن، اعتراض و راهپیمایی قانونی خلاف قانون اساسی و جمهوریت نظام است.»

تیتریک

HEADLINE ONE

۲

حسین امیر عبداللهیان و سرگئی لاوروف در گفت‌وگوی تلفنی خبر دادند

توافقنامه بزرگ میان ایران و روسیه



داود دشتیانی

گزارشگر هم‌میهن

در تاریخ معاصر ایران دو کشور بیش از همه به تمامیت ارضی ایران آسیب زده‌اند؛ روسیه و بریتانیا. روسیه با اشغال قفقاز در دوران قاجار و تحمیل قراردادهای گلستان و ترکمنچای این مناطق را از ایران جدا کرد که اکنون سه کشور گرجستان و ارمنستان و آذربایجان از دل این اشغال سر برآوردند و از سوی دیگر نیز با تحمیل قرارداد آخال پای ایران را از سرزمین‌های آسیای مرکزی که در آن خانات بخارا و خیوه تحت‌الحمایه ایران حکومت می‌کردند، برید. بریتانیا نیز با حمایت از افغان‌های جدایی‌طلب از جدایی هرات حمایت کرد و در ادامه با حکمیت گلداسمیت بلوچستان را از ایران جدا کرد و در جنوب نیز حاشیه خلیج فارس از بحرین تا عمان را از ایران جدا کرد و بر جزایر ایرانی دست‌اندازی کرد و کنترل خلیج فارس را دست‌کم تا نیم قرن پیشش تحت قبضه خود درآورد. ایران پس از سال ۱۳۵۱ که بحرین از ایران جدا شد، تلاش کرده است از تمامیت ارضی خود دفاع کند و اجازه جدایی بخش دیگری را ندهد. با این حال به نظر می‌رسد همچنان انگلیسی‌ها فتنه می‌کارند و روس‌ها بر آتش آن می‌دمند. درحالی‌که امارات متحده عربی که تنها پنجاه سال از تاسیس‌اش می‌گذرد بر سر جزایر سه‌گانه ادعای دروغین دارد. روسیه در دو اجلاس عربی، ایران را به مذاکره و حل مسالمت‌آمیز

این موضوع آن قدر برای او مهم بود که وقتی هوشنگ نهاوندی خواست به‌جای آنکه ایران را ترک کند و راهی خارج از کشور شود تهران را ترک کند اما در ایران بماند و شاه پرسید: کجا بروم. به کیش؟ نهاوندی می‌گوید: نه. به یک پایگاه نظامی. مثلاً پایگاه نیروی دریایی بندرعباس و در خانه فرمانده آن یا در ویلای خواهرزاده‌تان ناخدا اشفیق و اگر اوضاع نامساعدتر شد، می‌توانید به سرعت و با هلی کوپتر از تنگه هرمز بگذرید و خود را به عمان برسانید.

تصور می‌کنید شاه در مقابل چنین پیشنهادی که یک ایدهٔ بینابین در میان ترک کشور و ماندن در تهران بود چه واکنشی نشان داد؟ پرسید: تشریفات نظامی چه می‌شود؟! وقتی تعجب نهاوندی را دید اضافه کرد: دکتر صدیقی هم پیشنهاد شما را داشت ولی به خاطر همین تشریفات نظامی رد کرد!

عنوان و دیگر هیچ

به عنوان دلیل سوم در پرهیز از کناره‌گیری می‌توان گفت شاه حس می‌کرد همه چیز را باخته و تنها همین عنوان مانده و آن را نباید از دست بدهد. این جمله پدرش مشهور است که «من تاج احمدشاه را بر سر نگذاشتم. تاج بر زمین افتاده بود. برداشتم سرم گذاشتم. درحالی‌که به‌دنبال جمهوری بودم و وقتی نشد تاج بر زمین افتاده را برداشتم.» با این سابقه محمدرضا نمی‌خواست تاج را بر زمین بگذارد. کسی البته منتظر نبود تا سر بگذارد.

خاطره و شرمندگی

در بند اول اشاره شد که مایل به تکرار برخی اتفاقات نبود. در سال ۱۳۳۲ وقتی ایران را ترک کرد در بغداد سفیر ایران نیامد. چون وزیر خارجه (دکتر فاطمی) اعلام کرده بود او دیگر پادشاه ایران نیست. سفیر ایران در رم هم نه‌تنها نیامد بلکه دستور داد اتومبیل ملکه ثریا را توقیف کنند چون متعلق به دولت است و او دیگر ملکهٔ ایران نیست.

به همین خاطر وقتی دکتر عباس نیری سفیر ایران در مصر به آسوان آمد بسیار ذوق کرد درحالی‌که دولت بختیار هم به سفارتخانه‌ها اعلام کرده بود نهاد سلطنت در اختیار شورای نیابت یا شورای موقت است و ملزم به استقبالی رسمی از شاه نیستند.

در میانهٔ ناهار اما برای اینکه پذیرایی سفیر ایران در مصر را با نوع مواجههٔ سفیر ایران در رم در ۲۵ سال قبل مقایسه کند، شروع کرد به بیان همان خاطره و بدگویی از نظام‌السلطنه خواجه نوری سفیر آن روز در رم و دید که همسر نیری چهره در هم کشید و کمی بعد از سالن خارج شد. تا بیرون رفت: امیر اصلان افشار رئیس تشریفات دربار به شاه گفت: اعلیحضرت! همسر آقای دکتر نیری دختر آقای خواجه‌نوری اند و شاه بسیار خجالت‌زده شد و وقتی خانم برگشت به او گفت «من از شما معذرت می‌خواهم». این را کسی می‌گفت که نه‌تنها عادت به معذرت‌خواهی این‌گونه نداشت بلکه به جای «من» از ضمیر «ما» استفاده می‌کرد.

شورای سلطنت

با این اوصاف روشن است که شاه بعد از ۲۶ دی هم خود را پادشاه ایران می‌دانسته در حالی‌که امور را به شورای سلطنت سپرده بود.

اعضای این شورا ۹ نفر بودند:

۱.شاپور بختیار نخست‌وزیر که قبل از آن به‌عنوان عضو ارشد

اگر بخواهیم پنج دلیل مشخص را برای کناره‌گیری نکردن از سلطنت حتی وقتی چمدان‌ها را بسته و از خانوادهٔ سلطنتی هم هیچ‌کس قرار نبود در ایران بماند، برشماریم، بر این نکات می‌توان انگشت گذاشت:

امید به بازگشت

اول این‌که شاه امید به بازگشت داشت و یک بار هم تجربه کرده بود. ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ رفته و ۶ روز بعد بازگشته بود. درحالی‌که وزیر خارجهٔ وقت ایران به سفارتخانه دستور داده بود تصویر او را پایین بکشند و او را دیگر پادشاه ایران قلمداد نکنند.

استعفا از سلطنت اما به این معنی بود که دیگر امیدی ندارد و به همین خاطر می‌توان گفت مهم‌ترین دلیل او برای پرهیز از کناره‌گیری در اوج انقلاب ۵۷ همین بود.

سرنوشت پدر

دوم اینکه نمی‌خواست دچار سرنوشت پدر شود و به یاد داشت با او چه کردند. قول دادند اگر استعفا دهد کبابی او ندارند ولی تا پای آنچه محمدعلی فروغی نوشته بود امضا گذاشت تهدید روس‌ها را شنید که به قزوین رسیده بودند و گفتند قبل از آن‌که وارد تهران شوند رضاشاه باید رفته باشد وگرنه پوست او را خواهند کند و به سرعت بار و بندیل را جمع کرد و روانهٔ اصفهان شد.

بی‌اعتمادی به دیگران

سوم اینکه به دیگری باور نداشت و مشخصاً نمی‌دانست در صورت کناره‌گیری باید امور را به که بسپارد؟ به ولیعهد جوان که در آمریکا بود و از خاطرات اسدالله علم برمی‌آید شاه مطلقاً امیدی به او نداشته است یا به فرح که معتقد بود گرداگرد او را روشن فکران چپ احاطه کردند و پیام ۱۴ آبان هم دست‌پخت آنها بوده است یا به شورای سلطنت که تنها به‌خاطر آن تشکیل داد که شاپور بختیار مثل دکتر صدیق خود به سوادی تشکیل آن نینفتد.

بی‌اعتمادی شاه به اطرافیان به حدی بود که وقتی هواپیمای شاهین به سوی آسمان مصر پرواز کرد از خلبان پهزاد معزی خواست کنار بنشیند و خود هدایت هواپیما را برعهده گرفت که بوبینگ ۷۰۷ سفید و آبی بود و نه اینکه تصور شود می‌خواسته خودی نشان دهد بلکه نگران بود همان اتفاقی که در سال ۱۹۲۲ در مراکش افتاد: کودتای «محمد اوفکیر» رئیس سازمان امنیت علیه حکومت ملک حسن در ۱۶ اوت همان سال که البته نافرجام بود.

دایرهٔ لغات

دلیل چهارم همان که در بالا و در آغاز اشاره شد و به «لوید کاتلر» در پاناما گفت: «در دایرهٔ لغات ما کناره‌گیری وجود ندارد مگر در شرایط بسیار بسیار ویژه.»

تشریفات نظامی و پروتکل‌ها

نکتهٔ پنجم هم اینکه شاه به تشریفات و پروتکل‌ها بسیار بها می‌داد و مشخص است نوع برخورد و حتی استقبال از شاه تبعیدی یا حتی خلع شده با شاه مستعفی متفاوت است.

گزارش یک